

جنبش‌های اجتماعی و مسئله تغییر ساختارهای اجتماعی در ایران آسیایی

مصطفی عبدی*

(تاریخ دریافت ۹۳/۰۴/۰۳، تاریخ پذیرش ۹۵/۰۳/۰۵)

چکیده: پس از معرفی شیوه تولید آسیایی توسط مارکس، مسئله تغییرات سیاسی - اجتماعی در این جوامع ذهن شرق‌شناسان مارکسیست را به خود جلب کرد. مارکس خود تنها راه تغییر در این کشورها را ورود عناصر سرمایه‌داری از بیرون می‌دانست. این مسئله تا کنون حل نشده و تغییر به واسطه نیروهای بیرونی به یکی از کانون‌های مهم توجه منتقدین نظریه‌هایی همچون شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی تبدیل شده است. جنبش‌های اجتماعی یکی از اصلی‌ترین راه تغییر سیاسی - اجتماعی هستند. این مکانیسم در مطالعات شرق‌شناسانی چون کارل ویتفوگل و به‌دنبال آن احمد اشرف، محمدعلی همایون کاتوزیان و در نهایت جان فوران مورد توجه قرار گرفته است. به‌طور کلی می‌توان گفت که دو نظریه در خصوص این مسئله وجود دارد. یکی نظریه استبداد شرقی ویتفوگل که این راه تغییر از طریق جنبش‌های اجتماعی را نفی می‌کند و دیگری نظریه مقاومت شکننده فوران که به دلیل ائتلافی بودن جنبش‌ها آن‌ها را شکننده می‌داند. سؤال اساسی مقاله پیش رو این است: چرا جنبش‌های اجتماعی در ایران به تغییر ساختارهای اجتماعی منجر نشده است؟ این مقاله با روش تاریخی به بررسی مصادیق تأیید و رد هر دو نظریه در جامعه ایران پرداخته است و در نهایت نتیجه حاصل این است که جنبش‌های اجتماعی بسیاری را می‌توان

*گروه علوم اجتماعی، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران

M_abdi1357@yahoo.com

در زمان ضعف قدرت‌های استبدادی مشاهده کرد، اما شکننده بودن این جنبش‌ها مانع از تغییرات سیاسی - اجتماعی شده است. این مکانیسم دلیل ایستایی تاریخ ایران و تا حدودی شرق را بازگو می‌کند. پس هر دو دیدگاه تنها مبین بخشی از واقعیت موجود است. در پایان پس از کشف این رابطه براساس مراحل جنبش در نظر هربرت بلومر، برآیند این پژوهش عرضه تئوری تلفیقی برای تبیین جنبش‌ها و مسئله دگرگونی ساختارهای سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران است. یعنی داعیه مولف رسیدن به یک تلفیق نظری است

مفاهیم کلیدی: استبداد شرقی، جنبش‌های اجتماعی، شیوه تولید آسیایی، مقاومت شکننده.

مقدمه

صاحب‌نظران و اندیشمندان بسیاری درصدد تدوین نظریه جامعی بودند که با توسل به آن بتوان سازوکار تغییر و تحولات اجتماعی را تبیین کرد. در این میان کارل مارکس پرآوازه‌ترین نظریه‌پرداز است. او به کمک انگلس برای توضیح تاریخ تحولات جوامع انسانی از پیش‌گزاره‌هایی آغاز می‌کند که «نه دل‌خواهانه و نه جزمیات است، بلکه پیش‌گزاره‌هایی واقعی هستند که غفلت از آنها تنها در تخیل می‌تواند صورت گیرد. آنها عبارتند از افراد واقعی، فعالیت آنان و شرایط مادی زیست‌شان که یا از پیش موجود بوده یا با فعالیت خودشان تولید شده است» (مارکس و انگلس، ۱۳۸۹: ۲۸۶). نخستین پیش‌گزاره سراسر تاریخ، طبعاً وجود افراد انسانی زنده است. نخستین عمل تاریخی این افراد که آنان را از حیوانات متمایز می‌کند این نیست که آنان می‌اندیشند، بلکه این است که آنان با تولید وسایل، معیشت خود را آغاز می‌کنند. بدین گونه نخستین واقعیتی که باید در نظر گرفته شود سازمان بدنی این افراد و رابطه متعاقب آنها با بقیه طبیعت است. این واقعیت نه فقط سازمان اولیه و خود به خودی انسان‌ها و به ویژه اختلاف نژادی را بلکه تمامی تکامل یا عدم تکامل بعدی انسان‌ها را تا زمان حاضر تعیین می‌کند. از نظر مارکس و انگلس همه پژوهش‌های تاریخی باید از این پایه‌های طبیعی و تغییر وضع‌شان در طی تاریخ با فعالیت انسان‌ها، آغاز گردد (همان: ۲۸۷). پس به تعبیر این دو، فهم تغییر و تحولات مستلزم فهم رابطه دیالکتیکی پیش‌گزاره‌های تاریخ جامعه انسانی است. اما یکی از این پیش‌گزاره‌های مورد نظر مارکس و انگلس، در همه‌جای کره زمین یکسان نیست. این تفاوت می‌تواند سایر تفاوت‌ها را بین جوامع انسانی در پی داشته باشد، زیرا به تعبیر مذکور صورت‌بندی اجتماعی هر جامعه‌ای موجودیتی از برآیند دیالکتیکی پیش‌گزاره‌هاست. پس چون طبیعت شرق و غرب متفاوت از یکدیگر است، صورت‌بندی اجتماعی آنها نیز متفاوت خواهد بود. مارکس و انگلس این کشف را مدیون پیشینیان خود هستند.

ماکیاولی با درک تفاوت در طبیعت دو نوع حکومت را از هم تفکیک می‌کند. یکی به دلیل ماهیت غیر طبقاتی‌اش استبدادی بوده و دیگری طبقاتی و غیر استبدادی. در اولی که در تاریخ مشرق زمین مشاهده شده، شاه و کارگزارانش حکومت می‌کنند و وزراء به لطف و اجازه سلطان، او را در حکمرانی بر قلمروش یاری می‌رسانند. در دیگری، شاه و اشراف حاکم‌اند و موقعیت اشراف را نه لطف و مرحمت فرمانروا که نجابت و اعتبار خانوادگی آن‌ها حفظ می‌کند. این گونه تقسیم بندی‌ها را نزد دیوید هیوم نیز می‌توان یافت. در سده بعد، منتسکیو و هگل تفاوت‌هایی را که ماکیاولی و هیوم بین نظام‌های سیاسی شرق و غرب قائل بودند، پذیرفته و تحلیل‌های خود را فراتر از پیشینیان خود بردند (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۲-۳).

مارکس و انگلس که به نوعی ادامه دهنده این سنت فکری بودند، برای اولین بار در اوایل سال ۱۸۵۰ میلادی توجه‌شان به شرق معطوف شد. علاقه آن‌ها عمدتاً به دلیل توسعه مستعمرات و شورش‌های متعاقب آن در آسیا برانگیخته شد (همان: ۴). آن‌ها در نهایت به این واقعیت رسیدند که نه تنها صورت‌بندی اجتماعی موسوم به شیوه تولید آسیایی در این جوامع، اعم از نظام قشربندی و طبقات اجتماعی و نوع نظام سیاسی متفاوت از غرب است، بلکه مراحل و سازوکارهای تغییر و تحولات اجتماعی در آن‌ها مانند جنبش‌ها و انقلاب‌ها نیز گونه‌ای دیگر از انواع مشاهده شده در غرب است.

بیان مسئله

کارل مارکس چهار نوع شیوه تولید را در تاریخ بشر شناسایی کرده است که از آن میان یکی خاص، یعنی شیوه تولید آسیایی، جوامعی با اقلیم خشک و نیمه‌خشک است. مهم‌ترین خصیصه شیوه تولید آسیایی تبعیت عموم زحمت‌کشان از دولت است (آرون، ۱۳۸۱: ۱۷۵). در این شیوه از استعمار انسان، تمام املاک و دارایی‌ها از آن دولت است و مالکیت به‌عنوان پاداشی موقت از سوی دولت به شمار می‌آید. نتیجه چنین وضعیتی عدم امکان شکل‌گیری طبقه‌ای مستقل^۱ است (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۱۲۳ و کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۳۷) که بتواند دولت را کنترل نماید یا تحت فشار قرار دهد. این‌جا دولت است که روابط طبقاتی را کنترل می‌کند، زیرا همان‌طور که ویتفوگل می‌گوید: دولت به‌عنوان یک قدرت عظیم «... اجازه نمی‌دهد نیروهای غیردولتی جامعه به گروه‌های مستقل تبدیل شوند و آن اندازه نیرومند شوند که بتوانند به‌عنوان سنگ تعادل و نظارت بر دستگاه دولت

۱. ویتفوگل براین عقیده است که: «عبارت گفته شده در بالا به معنای آن نیست که اهمیت مالکیت را در ایجاد تفاوت‌های اجتماعی (طبقاتی) انکار کنیم... به هر روی به خوبی آشکار است که در جامعه آب‌سالار، مسئله تفاوت اجتماعی تنها به قضیه وجود یا گستره مالکیت خصوصی ارتباط ندارد. ثروت دیوان‌سالارانه نوعی دارایی خصوصی به‌شمار می‌رود، ولی در دارایی دولتی ریشه دارد و از آن سرچشمه می‌گیرد، و توزیعش در میان دیوانسالاران بر شرایط سیاسی مبتنی است که نمی‌توان آن را برحسب مالکیت خصوصی تبیین کرد» (ویتفوگل، ۱۳۹۱: ۴۶۴-۴۶۵).

عمل کنند» (ویتفولگ، همان: ۸۷) اگر این تعبیر از شیوه تولید آسیایی درست باشد ساخت اجتماعی از طریق نبرد طبقاتی به معنای غربی آن مشخص نمی‌شود، بلکه خصوصیت آن این است که همه جامعه تحت استثمار دولت یا طبقه دیوانیان قرار دارد.

این توصیف از تاریخ شرق، جوامع واقع در آن را ایستا تصور می‌کند. مارکس و انگلس تنها کسانی نیستند که ایستایی جوامع شرقی را مطرح می‌کنند، بلکه پیش و پس از آن‌ها نیز کسانی چون هگل، جان استوارت میل، ماکس وبر، ماکسیم رودنسون و ... به این مسئله اشاره کرده‌اند و در پی دلایل آن بودند (توسلی، ۱۳۷۳). مارکس و انگلس اولین بار در سال ۱۸۵۳ م. در سلسله مقالاتی که در روزنامه نیویورک دیلی تریبون به چاپ رسید، ادعا کردند که فقدان مالکیت خصوصی، به‌ویژه مالکیت خصوصی زمین در جوامع آسیایی علت اصلی رکود و جمود حاکم بر این جوامع است. تغییر ادواری در تشکیلات سیاسی جوامع آسیایی که خود را به صورت تغییر پی‌درپی سلسله‌های پادشاهی یا پیروزی سرداران نظامی نشان می‌دهد نتوانسته است به تغییرهای رادیکال در ساختار اقتصادی جامعه منجر شود. از نظر آن‌ها ماهیت ایستای جوامع آسیایی به سبب عدم وجود مالکیت خصوصی با مسائل دیگری در ارتباط است، مانند خودکفایی اقتصادی و انزوای جامعه‌های روستایی، عدم وجود شهرهای مستقل و قدرت سیاسی متمرکز در یک دستگاه دیوان‌سالار (هاشمی، ۱۳۷۴: ۵۴-۵۵).

خطاست اگر این ایستایی به معنای سکون مطلق و ساری بودن یکدستی و تشابه به کل این دوره قلمداد شود. چراکه با این تصور ارائه دهندگان چنین تحلیلی بسیار ساده لوح و سطحی نگر به نظر می‌آیند. قرائت ایستا از تاریخ شرق بدان معناست که دگرگونی‌های ناشی از تنوعات و تفاوت‌های موجود در یک دوره تاریخی نسبتاً طولانی پذیرفته شده است. اما این دگرگونی‌های ایجاد شده از پی آمد و رفت‌های قدرت‌های سیاسی برای مدت طولانی نتوانسته منجر به تغییر ساختار اجتماعی از حالت دو وجهی که حاکمیت و مردم در مقابل یکدیگرند به گونه سه‌وجهی در مدل مارکسیستی که در آن روابطی بین: دولت، طبقه فرادست و طبقه فرودست و در مدل غیر مارکسیستی روابط بین دولت، حوزه عمومی فعال و حوزه خصوصی برقرار است منتهی شود. پس یادآور می‌شود ایستا نامیدن تاریخ شرق از منظر این نوشتار هرگز به منزله سکون تاریخ نیست.

اگر تاریخ این جوامع ایستاست، صورت‌بندی اجتماعی آن‌ها تا پایان تاریخ همان‌طور خواهد ماند، در حالی که طبق مدل مارکسیستی باید نیروهای سرمایه‌داری در شرق ایجاد شود و همچنین براساس مدل‌های دیگری که ایستابودن این جوامع را یادآور شدند تغییرات دیگر رخ دهد. مثلاً طبق نظر هگل باید به خود آگاهی تاریخی برسند.

حال که نبرد طبقاتی نمی‌تواند به تغییر ساختار منجر شود، چه سازوکار دیگری می‌تواند زمینه‌های تغییر را ایجاد کند؟ دگرگونی از درون جوامع آسیایی موضوعی بود که نظریه مارکس و مارکسیسم را به چالش می‌کشید، زیرا مطابق نظریه مارکس مولفه‌های درون ساختاری در این جوامع موجود نبود. مارکس، خود راه حل این مسئله را در بیرون از ساختار اجتماعی جست و جو می‌کرد. او هم‌آواز با جان استوارت میل بر این باور بود که «ملت‌های صنعتی متمدن» باید کشورهای دیگر را وادار سازند راهی را که خود این ملت‌ها در جهت تکنولوژی، رفاه مادی، امنیت شخصی و همکاری داوطلبانه پیموده بودند، دنبال کنند. بنابراین، به باور مارکس در کشورهای مستعمره‌ای چون هندوستان، «انگلستان باید ماموریت دوگانه‌ای انجام دهد... یکی نابودکننده و دیگری ترمیم‌کننده؛ نابودکردن جامعه آسیایی قدیم و پی‌افکندن بنیادهای مادی جامعه غربی در آسیا» (مارکس به نقل از ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۶۴۹). مارکس در مورد روسیه تزاری از این هم خوش‌بین‌تر بود، به باور او روسیه ممکن بود از آستانه نظام سرمایه‌داری عبور کند و سپس «مانند دیگر ملت‌های غربی، به قوانین سازش‌ناپذیر چنین نظامی تن دهد» (همان).

این توسل به نیروهای بیرونی دو انتقاد عمده را به نظریه آسیایی به‌خصوص صورت‌بندی مارکسیستی آن در بر داشت. انتقاد نخست از آن جهت مطرح شد که تاریخ جوامع شرقی ایستا قلمداد شدند و به زعم منتقدین تمامی تنوعات ناشی از افت‌وخیزهای چند هزار ساله این جوامع با کاربرد عناوینی چون: «شیوه تولید آسیایی»، «استبداد شرقی» و «پیش از سرمایه‌داری» نادیده گرفته شده است. انتقاد دوم آن است که این نظریه‌ها با متوسل شدن به نیروهای بیرونی از یک‌سوی دچار نوعی نقصان شدند، به طوری که توانایی تبیین سازوکارهای درونی تغییرات را ندارند و از سوی دیگر حضور استعمار و دخالت مستقیم و غیر مستقیم دولت‌های خارجی را در این کشورها توجیه می‌کنند.

در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، نخستین بار در دهه ۱۹۶۰م. محققانی که بعدها ایران‌شناسان روسی نامیده شدند، بدون در نظر گرفتن تفاوت در طبیعت جوامع به‌عنوان یکی از پیش‌گزاره‌های اصلی، براساس ایده تکامل خطی پنج مرحله‌ای در صدد تطبیق تاریخ ایران با این مراحل پنج‌گانه برآمدند (دیاکونف، ۱۳۴۶، ۱۳۷۸؛ پتروشفسکی، ۱۳۴۴، ۱۳۵۴، ۱۳۶۶؛ پیگولوساکایا، ۱۳۵۴ و ۱۳۶۷؛ نعمانی، ۱۳۵۸). براساس تحقیقات این ایران‌شناسان تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ طبقاتی اروپای غربی یکسان بوده است و همان جنبش‌های طبقاتی سازوکار اصلی تغییر و تحولات اجتماعی به‌حساب می‌آیند. جنبش بورژواها به شکل‌گیری انقلاب مشروطه و ورود ایران به عصر سرمایه‌داری منجر شد و این فرآیند با حاکمیت پهلوی‌ها به رشد خود ادامه داد. (ولی، ۱۹۹۳: ۹). البته این‌گونه تلاش‌ها در فضای ایدئولوژیک بلوک شرق انجام شده است و امروزه اکثر محافل علمی تک‌خطی نبودن نظریه مارکس را تایید می‌کنند. براساس توسعه قرائت‌های غیر ایدئولوژیک از اندیشه مارکس،

تحقیقاتی که در دهه‌های بعدی پیرامون تاریخ تحولات اجتماعی ایران انجام شد - در پاسخ به این نارسایی‌ها- نظریه فئودالیسم ایرانی را رد کردند و به این پیش‌فرض متوسل شدند که بخش عمده‌ای از تاریخ ایران را با تکیه بر شیوه تولید آسیایی می‌توان تبیین کرد. گرچه ایرانشناسان متأخرتر (ولی، ۱۳۸۰ و عبداللهیان، ۱۳۹۲) در نقد پارادایم شیوه تولید آسیایی درصدد آن برآمدند که مفروضه‌های اساسی این رویکرد را درخصوص تاریخ ایران رد کرده، مفهوم پرداززی جدیدی از این واقعیت ارائه کنند، اما این محققین هم به ظاهر علاوه بر گریز از نقائص رویکرد دوم همچون رویکرد اول مفاهیم خشک و مقدم بر واقعیت طبیعی را برآن تحمیل نکرده‌اند، ولی در نهایت علی‌رغم اذعان به رویکرد پسامدرنیستی (ولی، ۱۳۸۰: بیست و دو) بسیاری از مفاهیم و مفروضه‌های طرح شده در این دوگرایی فئودالیسم - شیوه تولید آسیایی را بکار برده‌اند.

باوجود تمام تشابهات و تفاوت‌های موجود در این سه رویکرد و مفهوم‌پرداززی از تاریخ ایران، تشابهی در این قرائت‌های متفاوت وجود دارد که ما را در اثبات مسئله ایستایی تاریخ ایران به مفهومی که در این نوشتار شرح داده شد یاری می‌کند. یعنی حتی مارکسیسم شوروی (پیگولوسکایا و دیگران ۱۳۵۴ و نعمانی ۱۳۵۸) - که در جهت رد مفروضه‌های بنیانی تئوری رقیب به مطالعه تاریخ ایران پرداخته - مصادیقی در جهت ماندگاری و ایستایی جامعه ایران در یک دوره تاریخی بسیار طولانی تحت عنوان دوره فئودالیسم مطرح می‌کند. عباس ولی این نکته را چنین بیان می‌کند: «ویژگی عمده دوره‌بندی شوروی در تاریخ ایران، دوره طولانی فئودالیسم است که دست کم بیش از شانزده قرن از ۲۲۴ تا ۱۹۰۶ دوام داشت» (ولی، همان: ۲۵).

صاحب نظران پارادایم آسیایی - که عدم وجود تضاد طبقاتی به‌عنوان موتور محرک تاریخ و ایستایی ساختار اجتماعی از پیش‌فرض‌های اصلی آن‌هاست - نیز حاکمیت یک دوره تاریخی طولانی که صورت‌بندی اجتماعی نسبتاً مشابهی در آن تکرار می‌شود را با مفاهیم مختلف یادآور می‌شوند. برای مثال کاتوزیان این دوره طولانی را ساختار دو وجهی که یک سوی آن مردم عاری از هرگونه حق و سوی دیگر حاکم خودکامه قرار دارد توصیف کرده، ویژگی بارز آن را تضاد دولت - ملت می‌داند. او پیش از طرح این ویژگی از نگاه خود مفهوم ایستایی در نزد مارکس و مصادیق آن از نظر خود را را چنین شرح می‌دهد:

«از گفته‌های مارکس و نیز سخنان هگل و دیگر کسانی که پیش از مارکس از حکومت مطلقه شرقی سخن گفته‌اند پیداست که جامعه آسیایی در چشم آنان تقریباً جامعه‌ای ایستا، بدون دگرگونی و تغییر ناپذیر جلوه می‌کرده که ظاهراً هرگز به عصر زرین آزادی و خردی که هگل باورداشت یا به جامعه بی‌طبقه مارکس دست نمی‌یافت ... ایران به راستی شاهد دگرگونی بوده است... دولت‌ها، خاندان‌ها، مذاهب، زبان‌ها، هنر و ادبیات، دانش و تکنولوژی و غیره همگی دگرگونی پذیرفته است... نتیجه‌گیری نظری

من این است که ایران در سرتاسر تاریخ خود دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده ... همان‌گونه که در بالاتر گفتیم اذعان به این‌که ایران دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده است نه صریحاً و نه تلویحاً به این معنی نیست که در تاریخ بلند خود شاهد هیچ دگرگونی نبوده است...» (کاتوزیان، همان: ۳۲)

از منظر چنین رویکردی «بره‌های طوفانی آسمان سیاسی به ندرت برساختار اجتماعی اساساً ایستای ایران آسیایی موثر بوده و دوره‌های مکرر تحول سیاسی چیزی نبود جز جایگزین شدن یک سلسله به‌جای سلسله دیگر» (ولی، همان: ۳۰)، به همین دلیل از این نگاه «ایران آسیایی با ساختار اجتماعی ایستای خود مشخص می‌شود که اساساً فاقد استعداد تحول است» (همان). پس «استبداد موروثی آسیایی، اشرف و جامعه خشک و منزوی، کاتوزیان... هر دو مفاهیمی هستند که برای تبیین این رابطه یک‌جانبه میان دولت استبدادی و اقتصاد در ایران آسیایی در دوره‌ای بالغ بر دو و نیم هزاره طرح ریزی شده‌اند» (همان: ۵۸) محمدعلی همایون کاتوزیان در تلاش برای به‌تصویر کشیدن دلایل این مسئله تحقیقات متعددی (۱۳۷۵، ۱۳۸۳ الف و ب و ۱۳۸۳) انجام داده است.

عباس ولی تعریف ایستای مفهوم پردازی آسیایی از تاریخ اجتماعی ایران را چنین شرح می‌دهد:

«آنان که اعتقاد داشتند ایران هرگز برده‌داری و فئودالیسم را تجربه نکرده بود. در عوض یک دوره طولانی توسعه را گذرانده است که باشکلهای به ویژه آسیایی روابط و نهادهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی مشخص می‌شود و نمی‌توان آن را از یک تئوری عام تاریخی استنتاج کرد.

تعاریف آسیایی ایران، دوره طولانی توسعه‌ای را فرض می‌کند که می‌توان گفت با دوره‌های برده‌داری و فئودالی در تاریخ‌نگاری شوروی از ایران تاحدودی انطباق دارد... اما به نظر می‌رسد با شکل‌گیری اولین دولت متمرکز حاکم در تاریخ ایران آغاز و تا دوره مشروطیت: ۵۵۰ قبل از میلاد تا ۱۹۰۶ میلادی ادامه پیدا می‌کند» (ولی، همان: ۲۶-۲۷).

عباس ولی که خود درصدد ارائه قرائتی نوین از تاریخ اجتماعی ایران است، مزارعه را مهمترین شکل روابط اقتصادی در تاریخ ایران معرفی می‌کند. او با کشف این ویژگی مفهوم «فئودالیسم ایرانی» را به‌عنوان جایگزین دو مفهوم قبلی (فئودالیسم و آسیایی) معرفی می‌کند. وی مسئله ایستای تاریخ ایران را چنین شرح می‌دهد: «سلطه مناسبات مزارعه در روستاهای ایران، از ساسانیان تا دوره پهلوی به صورت‌های گوناگون توسط محققان معاصر ثبت شده است. ... در پژوهش‌های تاریخی معاصر اتفاق رأی هست که شکل عام و خصوصیات ساختاری اساسی مناسبات مزارعه در جریان توسعه بفرنج و طولانی در ایران پیشاسرمایه‌داری بی‌تغییر باقی ماند» (همان: ۲۷۵) مفهوم پردازی متاخر متعلق به حمید عبدالهیان هست. او نیز به این مسئله به‌طور گذرا با‌عنوان تسلط شیوه تولید یکسان به مدت قرن‌ها اشاره می‌کند (عبدالهیان، ۱۳۹۲: ۲۸۵). لمبتن و پرویز پیران نیز دیگر پژوهشگرانی هستند

که نظر بر ایستایی تاریخ اجتماعی ایران دارند. لمبتن «فرضی را درباره تغییرناپذیری روابط ارباب - دهقان مطرح می‌کند که در قرن بیستم تا اواخر دهه ۴۰ ادامه داشت» (همان: ۱۲۱). پیران (۱۳۸۴) به زعم خود از «تحلیل محتوای متون الگویی شگفت را برملا می‌سازد و آن تکرار الگویی پایدار در زمینه شیوه سلطه در ایران است».

این ایستایی ساختارهای اجتماعی جامعه ایران را علاوه بر مدل مارکسیستی می‌توان با مدل‌های دیگری نیز اثبات کرد. براساس مدل هندسه اجتماعی جرج زیمل از هزاران سال پیش از دوره مادها حداقل تا انقلاب مشروطه در دوره جوامع دوتایی و مطابق مدل توسعه اجتماعی جرج هربرت مید در دوره بازی‌های فردی باقی مانده است (تنهایی و عبدی، ۱۳۸۵).

اگر این فرض بنیادی مطالعات ایران‌شناسی و نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی تاریخی ایران را بپذیریم، یکی از سازوکارهای تغییر جوامعی چون ایران شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی است. ساختار جوامع آسیایی چگونه بوده است که امکان شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در آن‌ها وجود نداشت؟ اگر چنین است پس چرا در تاریخ جوامعی همچون ایران شاهد جنبش‌های بسیاری همچون سرداران، سرخ‌جامگان آذربایجان، جنبش تنباکو، جنبش جنگل و... هستیم. اگر امکان شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی وجود داشت، پس چرا اکثر این جنبش‌ها با شکست مواجه شدند و قادر نبودند ساختار اجتماعی را تغییر دهند؟

یافتن پاسخ پرسش‌های مطرح‌شده مستلزم آن است که ابتدا جنبش اجتماعی را دقیق تعریف کرده، سپس طبق یکی از تئوری‌های گفته‌شده شرایط و مراحل شکل‌گیری جنبش‌ها را بررسی کنیم و برای تحرکات نیروهای سیاسی اجتماعی به‌کار ببریم.

فرایند شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی

بررسی جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان یکی از راه‌های تغییر ساختار اجتماعی از درون، مستلزم شناخت دقیق مفهوم جنبش و فرایند شکل‌گیری و پیروزی آن است. جنبش‌های اجتماعی شبکه‌های غیر رسمی مبتنی بر اعتقادات مشترک و همبستگی است که از طریق استفاده مداوم از اشکال گوناگون اعتراض حول موضوعات منازعه‌آمیز بسیج می‌شوند (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۴: ۳۳).

در میان تئوری‌پردازان جنبش‌های اجتماعی، هربرت بلومر از معدود کسانی است که به فرایند شکل‌گیری جنبش پرداخته است. از نظر بلومر در شرایطی که راه‌ها و سازوکارهای موجود برای کنش پیوسته در جامعه مختل شود یا تفسیر و تعریف مردم از مسائل گوناگون دگرگون شود، به‌طوری‌که تعاریف فرهنگی موجود نتواند آن‌ها را تأمین کند، احتمال ظهور رفتارهای جمعی و ناآرام اجتماعی - که جنبش‌های اجتماعی یکی از انواع آن‌هاست - ایجاد می‌شود. اهمیت ناآرامی اجتماعی در این است که از سوی حامل نشانه فروپاشی و لزوم تغییر نظم اجتماعی است و از سوی

دیگر آمادگی پذیرش اشکال جدید ساختارهای اجتماعی و کنش پیوسته را نشان می‌دهد (بلومر، ۱۹۶۹: ۷۰-۷۱). کنش پیوسته که تاریخ‌مندی از ویژگی‌های اصلی آن است موضوع جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهد (بلومر، ۱۳۸۸: ۹۱ و ماینز، ۲۰۰۵). ناآرامی اجتماعی زمینه‌ای است که اشکال جدید سازمان‌دهی اجتماعی و کنش پیوسته از آن سر بر می‌آورد. بلومر (۱۹۹۰) در یکی از آثار متأخر خود تغییر شیوه تولید را یکی از بسترهای مهم تغییر کنش پیوسته معرفی می‌کند. او در این کتاب به تحلیل آن می‌پردازد که چگونه صنعتی‌شدن چارچوب جامعه را تغییر می‌دهد و بروز زمینه‌های دگرگونی چارچوب اجتماعی می‌تواند بستری برای ناآرامی‌ها و جنبش‌های اجتماعی باشد.

از اهداف جنبش‌های اجتماعی تأسیس نوعی نظم جدید زندگی است. آن‌ها قدرت انگیزش خود را از یک سو از نارضایتی از شکل جاری زندگی و از سوی دیگر از آرزوها و امیدها برای طرح یک نظام جدید زندگی می‌گیرند. مراحل مختلف جنبش اجتماعی چگونگی ظهور نظم جدید زندگی را ترسیم می‌کند. در آغاز جنبش اجتماعی بدون شکل است، تشکیلات ضعیفی دارد و فاقد صورت است و سازوکارهای تعامل بیشتر خودجوش هستند. جنبش اجتماعی به تدریج که توسعه می‌یابد سازمان و صورتی به خود می‌گیرد، مجموعه‌ای از آداب، سنت‌ها، رهبری مستقر، تقسیم کار پایدار، قواعد اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی پیدا می‌کند (بلومر، ۱۹۵۵: ۹۹).

بلومر بر آن است که هر جنبش اجتماعی از آغاز تا نهایت فرجام آن باید سازوکارهای پنج‌گانه‌ای را تجربه کند. این مراحل پی‌درپی‌اند و گام‌های تکوین و تکمیل جنبش به‌شمار می‌آیند. شکل‌گیری و پیروزی هر جنبشی منوط به رشد متناسب و به‌جای هر کدام از این پنج‌گام است.

گام اول - انگیزش اجتماعی: نخست، هر جنبش نیازمند طرح مطالب و مسائل عمده یا حساس و مهم اجتماعی است تا مقدمات و زمینه‌های توجه، نگرانی یا نارضایتی مردم را فراهم آورد. در واقع در این مرحله مردم باید مسائل مربوط به خود را بفهمند و درخواست و مطالبات روشنی داشته باشند. بنابراین کارکرد انگیزش اجتماعی در میان مردم حساس کردن آنان درباره موضوع یا مسائلی خاص یا روشن است.

گام دوم - روح گروهی: برای تبدیل کنش پیوسته و مشترک هر جنبشی ناگزیر از تشکیل واحدهای کوچک، غیر متمرکز و مبتنی بر روابط غیر رسمی است تا بتواند انبوه پراکنده مردم را که در حد رفتار عامه عمل می‌کنند به گروه‌های به هم پیوسته متحد تبدیل کند تا در برابر مسائل از طریق برخورداری نمادی مسئولیت عاطفی حاصل کنند.

گام سوم - روحیه دلگرمی جمعی: پس از طی گام‌های فوق‌الذکر لازم است جنبش اجتماعی نوعی از گرایش‌ها و اعتقادات مذهبی یا مکتبی را در جهت معتقد کردن افراد به راه‌ها و اهداف جنبش در خود رشد دهد تا به کمک این احساسات گروه‌های کوچک بتوانند در برابر پراکندگی،

خود را متحد نگاه دارند. به عبارت واضح‌تر، باید احساس اجتماعی ایجاد شود تا مردم را معتمد به یکدیگر و معتقد به لزوم پیوستگی و انسجام نماید.

گام چهارم - ایدئولوژی‌شناسی یا آرمان‌شناسی^۱: جنبش باید قادر باشد تا گرایش‌های متحدکننده مکتبی خود را در قالب باورها و ارزش‌های مذهبی و اسطوره‌ای که بر کلیه قشرهای مردم قدرت نفوذ دارد به ایدئولوژی یا آرمانی راهبر و جهت بخش تبدیل کند، به صورتی که قوت روانی و توجیه فلسفی هرگونه ایثار عملی در مردم ایجاد شود. بعد آسیب‌شناختی این مرحله در آن است که اگر دقت کافی نشود، امکان دارد آرمان‌شناسی زمینه‌های استبداد را فراهم نماید.

گام پنجم - تاکتیک عملیاتی^۲: جنبش زمانی پیروز خواهد شد که راه‌های عملی خاصی، برای رسیدن به اهداف در برنامه‌های کوتاه و بلندمدت را تعیین کند. پیروزی هر انقلابی مرهون برنامه‌ریزی دقیق آن است (تنهایی، ۱۳۹۱: ۶۴۲-۶۴۷).

بلومر سه‌گونه جنبش را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ جنبش‌های اجتماعی عام^۳، جنبش‌های اجتماعی خاص^۴ و جنبش‌های اجتماعی نمایشی^۵. واژه عام به این معنا فهمیده می‌شود که گروه یا قشری مشخص و واحدی که معرف گروه یا طبقات اجتماعی ویژه‌ای باشند به‌طور انحصاری در این‌گونه از جنبش درگیر نمی‌شود، بلکه این‌گونه جنبش قادر است تا گرداگرد مسائل اجتماعی، گروه‌های متفاوتی را جمع کند تا پیرامون مسائل اجتماعی نقطه نظرات مشترکی هم‌فهمی شود و به صورت مشترک دنبال شوند. جنبش‌های اجتماعی خاص در منطقه‌ای خاص، پیرامون مسائل منطقه‌ای اتفاق می‌افتد و یا این‌که معرف گروه یا طبقه اجتماعی خاصی است. در این‌گونه، گروه‌های مشخصی در برابر گروه‌های مشخص دیگر قرار می‌گیرند. این‌ها با هم ترکیب نمی‌شوند، ممکن است ضدیت هم داشته باشند و فرجام برخورد آن‌ها نیز به درگیری بینجامد.

در نوع نمایشی کنش پیوسته عموماً با تظاهر و بروز احساسات و عواطف گروهی همراه است. نمونه این‌گونه جنبش‌ها، جنبش‌های مذهبی یا جنبش‌های مدگرایی یا جنبش‌های هنری است، مانند گروه‌های طرفدار هیپی‌ها یا علاقمندان به تیم‌های ورزشی (همان؛ ۶۳۹-۶۴۲ و لائر و هندل، ۱۳۸۸: ۶۴).

براساس مدل بلومر انقلاب‌های شکست خورده در طول تاریخ به دلیل کارکرد نامناسب عناصر دیالکتیک جنبش و طی نکردن گام‌های لازم جنبش به فرجام نرسیده‌اند. برای یافتن پاسخ

1. Ideology
2. Operating tactics
3. General
4. Special
5. Expressive

سئوال‌های راهبر این نوشتار باید در جست‌وجوی آن بود که طبق تعریف انجام‌شده از انواع جنبش آیا می‌توان شواهد تاریخی دال بر شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در ایران یافت؟ اگر چنین است جنبش‌های اجتماعی ایران در چه شرایطی پنج گام مطرح شده را طی کرده‌اند؟ ضعف جنبش‌های ایرانی بیشتر در کدام یک از مراحل بوده است؟ طبق مدل بلومر چه مسائلی موجبات شکست جنبش‌ها را ایجاد کرده است؟

جنبش‌های اجتماعی در استبداد شرقی

در پاسخ به این سئوال که چرا جنبش‌های اجتماعی نتوانسته منجر به تغییر ساختارهای اجتماعی جامعه ایران شود دو دیدگاه متفاوت از یکدیگر مطرح شده است. یکی از این دیدگاه‌ها نسخه کلی است که برای تمام جوامع استبداد شرقی طرح شده و دیگری برآیند مطالعات وسیعی است که بر روی بخشی از تاریخ اجتماعی ایران صورت گرفته است. دیدگاه اول که توسط کارل ویتفوجل در کتاب استبداد شرقی (۱۳۹۱) مطرح شده، امکان شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در جوامع آب‌سالار^۱ استبدادی همچون ایران را نفی می‌کند. اهمیت کتاب ویتفوجل و دیدگاه‌های طرح شده در آن، از آن رو است که مبنای تحقیقات و تالیفات کثیر محمدعلی همایون کاتوزیان را تشکیل داده است. گرچه کاتوزیان تلاش می‌کند تا نظریه خود را بدیل معرفی کند اما مطالعات وی درخصوص انجام شده پیرامون نظریه استبداد ایرانی در واقع مستندسازی دیدگاه‌های طرح شده در کتاب مذکور است.

دیدگاه دوم که امکان شکل‌گیری جنبش‌ها را رد نمی‌کند توسط جان فوران ارائه شده است. او دلیل عدم تغییر از درون و ایستایی تاریخ ایران را شکست جنبش‌های اجتماعی به دلیل ماهیت آن‌ها می‌داند.

نظریه استبداد شرقی راه تغییر را در بیرون از ساختارهای اجتماعی جستجو می‌کند. از نظر ویتفوجل، استبداد شرقی گروه‌ها و قشرهای غیر دیوان‌سالاری را که در اروپای فئودالی و ژاپن مسئول اصلی پیدایش جامعه تجاری و صنعتی بودند ذره ذره کرده و به همین دلیل جامعه آب‌سالار در هیچ کجا نتوانسته است بدون یاری گرفتن از بیرون پیشرفت همانندی را تجربه کند. به همین دلیل است که مارکس جامعه آسیایی را «ایستا» می‌نامید و از حکومت بریتانیا در هند انتظار داشت با «استقرار یک جامعه غیر آسیایی مبتنی بر مالکیت، تنها انقلاب اجتماعی را که هرگز در آسیا پیش نیامد» به انجام رساند (ویتفوجل، ۱۳۹۱: ۲۶-۲۷).

1. Hydraulic society

از سخنان ویتفوجل چنین استنباط می‌شود که استبداد شرقی مانع بزرگی برای مالکیت خصوصی است و این خود از شکل‌گیری نیروهای اجتماعی مستقلی همچون طبقه فئودال جلوگیری بعمل آورده - در حالی که کنش‌های اجتماعی طبقاتی زمینه‌های جنبش دهقانی را در اروپا فراهم کرد. اما این تمام قضیه نیست، زیرا مانع اصلی مسئله مالکیت خصوصی نیست، بلکه قدرت تام و فراگیر دولت استبدادی است که امکان هرگونه سازمان‌دهی و تشکلیابی را از نیروهای اجتماعی سلب کرده است. دولت آب‌سالار در اصل یک دولت مدیریت‌کننده است. این واقعیت، دلالت‌های اجتماعی پهن دامنه‌ای دارد. دولت آب‌سالار به‌عنوان مدیر ساخت و سازهای آب‌سالارانه و ساخت و سازهای عظیم دیگر، اجازه نمی‌دهد نیروهای غیردولتی جامعه به گروه‌های مستقل تبدیل شوند و آن اندازه نیرومند شوند که بتوانند به عنوان سنگ تعادل و نظارت بر دستگاه دولت عمل کنند. در این گونه جوامع نیروهای غیر حکومتی که هدفشان دستیابی به رهبری اجتماعی و سیاسی است، عبارتند از: گروه‌های خویشاوندی (به ویژه در شرایط ابتدایی)، نمایندگان سازمان‌های مستقل مذهبی، رهبران مستقل یا نیمه مستقل گروه‌های نظامی (مانند دسته‌های جنگی قبیله‌ای و قوای نظامی تحت فرمان ارباب‌های فئودال) و مالکان انواع گوناگون دارایی‌ها (مانند پول، زمین، تجهیزات صنعتی و توانایی کار). در برخی موارد، سران دودمان‌های نیرومند یا گروه‌های مذهبی که به حفظ خودمختاری سنتی‌شان علاقمندند، ممکن است با استبداد آب‌سالارانه مخالفت کنند. در موارد دیگر رهبران نظامی نیمه مستقل ممکن است کوشیده باشند با قدرت تام آب‌سالار به مقابله برخیزند. ولی این گروه‌های رقیب از توانایی مالی و سازمانی که نیروهای غیرحکومتی جامعه را در یونان و رم باستان و نیز اروپای قرون وسطی و پس از آن تقویت می‌کرد برخوردار نبودند. در تمدن‌های آب‌سالار مردان حکومتی از تحکیم سازمانی گروه‌های غیرحکومتی جلوگیری کرده‌اند. دولت در این تمدن‌ها از جامعه نیرومندتر است (همان: ۸۷-۸۸) مردان دولت آب‌سالار در همه جا حضور دارند و هرگونه فعل و انفعالات اجتماعی را بررسی می‌کنند.

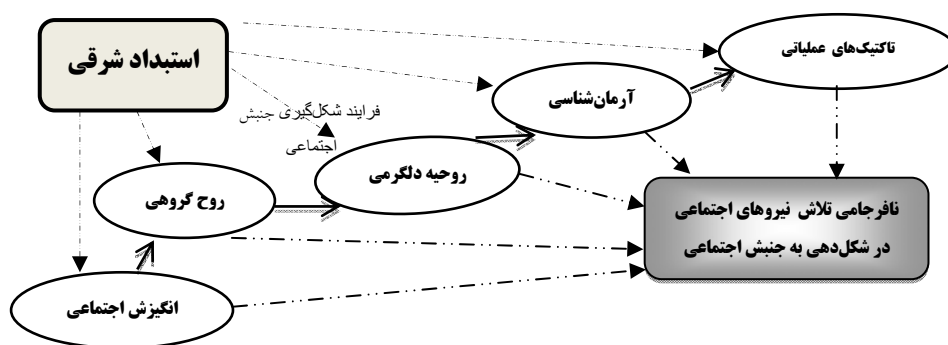
ادیان که همواره از پیش قراولان جنبش‌های اجتماعی در طول تاریخ بودند، به دو شکل در نظام‌های استبداد شرقی حضور دارند. ادیان اصلی که بیشترین پیروان را در جامعه دارند، به‌عنوان دین رسمی به مثابه ابزاری در دست حاکمان آب‌سالار قرار دارند. سازمان اجتماعی و کارگزاران اصلی این ادیان توسط دولت آب‌سالار تعیین می‌شوند، و به این شکل استبداد قدرت خود را گسترش داده و ابزاری در اختیار می‌گیرد. اما شکل دوم کنترل جنبش‌های اجتماعی دینی محدود کردن کامل ادیان ثانوی به دلیل وجود دین رسمی است.

نیروهای اجتماعی دیگری که می‌تواند جنبش اجتماعی را شکل دهد، گروه‌های شغلی و صنفی است. بازرگانان و ثروتمندان بی‌گمان می‌توانند بر حکومت‌های مطلقه نظارت داشته باشند و این قضیه حتی در مورد اجتماع‌های واجد عناصری از کشورهای آب‌سالارانه نیز صدق می‌کند. اما این

زمانی است که چنین حکومت‌هایی نتوانند مالکیت خصوصی را از نظر حقوقی و اقتصادی ضعیف نگه دارند، در جوامع آب سالار بیشتر زمین‌های قابل کشت، مالکیت خصوصی ندارند. در ایران حداقل تا انقلاب مشروطه مالکیت خصوصی به‌طور رسمی به رسمیت شناخته نشده بود. این در حالی است که بعد از آن در دوره رضاخان نیز در بسیاری از مواقع در عمل چنین روی بازرگانان بزرگ باید بیشتر از طریق ثروت منقول‌شان قدرت اجتماعی به دست آورند. در برخی موارد، ثروت هنگفتی برای بازرگانان جمع می‌شد، ولی حتی تحت حکومت مستبدان معقول اگر امنیت آن به خطر نمی‌افتاد، دستخوش قوانین قطعه‌قطعه‌کننده وراثت و مالیات بی‌حساب بود. این دارندگان دارایی‌های منقول می‌توانستند صنف‌هایی را سازمان دهند و غالباً خود دولت آن‌ها را وادار به چنین کاری می‌کرد؛ ولی چه اصناف تجاری و چه صنف‌های پیشه‌وری، نمی‌توانستند دستگاه سیاسی مستقلی را در سطح محلی یا ملی انسجام بخشند (همان: ۴۰۹-۴۱۰)

جان کلام نظریه استبداد شرقی در خصوص جنبش‌های اجتماعی این است که به دلیل تام و فراگیر بودن قدرت استبدادی، دولت در جوامع شرقی‌یی چون ایران قوی‌تر از جامعه بوده، و فقدان قانون اساسی به معنای واقعی آن هیچ حد و حصری را بر این قدرت ایجاد نکرد، بنابراین امکان شکل‌گیری انگیزش اجتماعی، ایدئولوژی، سازمان‌یابی و برنامه‌ریزی برای نیروهای اجتماعی که عملاً ضعیف و تحت کنترل قدرت استبدادی هستند وجود نداشت، اما همواره امکان شورش وجود داشته و دارد. و این منع شکل‌گیری مراحل جنبش را می‌توان در مدل زیر به تصویر کشید، براساس این مدل در صورت شکل‌گیری انگیزش اجتماعی از همان ابتدا در هر مرحله از فرایند جنبش امکان سرکوب شدید آن توسط نیروهای دولتی وجود دارد.

نمودار شماره ۱: سرکوب حرکت‌های مردمی توسط قدرت فراگیر و تام استبداد شرقی و نافرجامی جنبش‌های اجتماعی



از نظر ویتفونگ نبود وسایل قانونی برای مقاومت در برابر حکومت، یکی از ویژگی‌های مهم استبداد شرقی است. این فقدان سازوکار باز تولید ساختار اجتماعی کهنه را مهیا می‌کند. زیرا در این شرایط مردم ناخرسند و نومید علیه حکومت اسلحه به دست می‌گیرند و در شرایط حاد موفق می‌شوند سرنگونش کنند. سپس فرمانروایان تازه با استقرار ارزشمندی دعوی خود در کنار بی‌ارزشی دعوی رژیم پیشین، عملکردشان را توجیه می‌کنند؛ و تاریخ نگاران و فیلسوفان نیز به همین شیوه دگرگونی‌های ادواری دودمان‌های سلطنتی را تبیین می‌کنند. حق موسوم به حق شورش از همین نوع رخدادها و افکار سرچشمه گرفته است (همان: ۱۶۸)

جنبش‌های اجتماعی در جامعه اختلاطی

نگاه دیگری که مسئله تغییر و تحولات اجتماعی در ایران را تبیین می‌کنند، نظریه مقاومت شکننده جان فوران است. برعکس نظریه استبداد شرقی که بیشتر حاصل مطالعات شارح آن پیرامون تاریخ کشور دیگری چون چین بوده و سپس نتایج آن به سایر کشورهای شرقی مانند ایران تعمیم داده شده بود، جان فوران بیش از یک دهه در خصوص تاریخ اجتماعی ایران مطالعه کرده و سپس درصدد کاربرد یا آزمون نتایج آن در خصوص سایر کشورهای به اصطلاح توسعه نیافته یا در حال توسعه - خصوصاً کشورهای حوزه آمریکای لاتین - برآمده است.

این نظریه همان‌طور که فوران بارها اعلام می‌کند دیدگاهی تلفیقی است که با روش مقایسه‌ای - تطبیقی «از پنج نگرش محوری - الگوی وابستگی، نظریه نظام جهانی، تحلیل شیوه‌های تولید، ماهیت دولت و فرهنگ‌های سیاسی مشروعیت» (فوران، ۱۳۹۰: ۶۱۲) به دست آمده است. برآیند نهایی نظریه فوران این است که برای بررسی تاریخ تحولات اجتماعی جوامعی چون ایران باید چند مولفه را به‌طور همزمان در نظر داشت: موقعیت جامعه مورد بررسی در نظام جهانی، میزان وابستگی دولت به قدرت‌های خارجی، شیوه‌های تولید رایج، ماهیت دولت و فرهنگ سیاسی مخالف. براساس این نظریه، صورت‌بندی اجتماعی ایران را نمی‌توان در هیچ یک از ادوار تاریخی در داربست مفهومی نظیر فئودالیسم بگنجانیم، همچنین به دلیل این‌که تنها یک شیوه تولید وجود نداشته و در دوره‌های مختلف به‌طور همزمان شیوه‌های تولید متعددی وجود دارند، کاربرد شیوه تولید آسیایی نیز صحیح نمی‌باشد (همان: ۷۶). کشف حضور همزمان چندین شیوه تولید از مهمترین دستاوردهای جان فوران است که تاریخ تحولات اجتماعی ایران خصوصاً جنبش‌های اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

کنش متقابل میان سه عمل: ۱- فشارهای خارجی ناشی از موقعیت ایران در اقتصاد جهانی، ۲- میزان نفوذ نیروهای خارجی که مسئله وابستگی دولت را تحت الشعاع قرار می‌دهد و ۳- ساختار از پیش موجود و جاری جامعه ایران- که این نیز متاثر از ماهیت دولت (میزان نوع قدرت) و فرهنگ‌های سیاسی مخالف است - منجر به بروز تنش‌هایی می‌شد که به‌صورت یک رشته

اعتراض‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها و جنبش‌های جدایی خواهانه و کودتاها رخ نموده و سرچشمه آن‌ها در مقاومتی است که بخش‌های گوناگون جامعه در برابر واقعیت‌های سلطه خارجی و خودکامگی دولتی نشان داده‌اند.

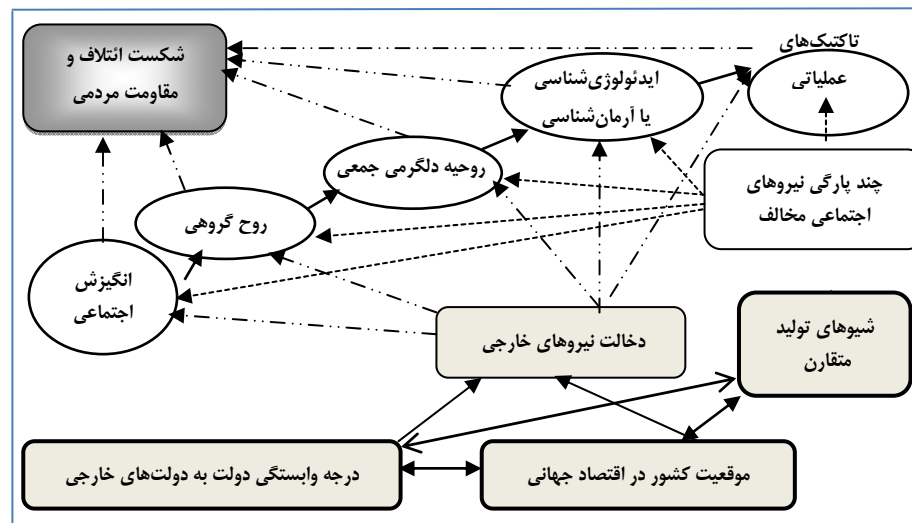
اما سؤال اساسی فوران این است که چرا ظرفیت رهایی‌بخش این مخالفت‌های پی‌درپی حرمان و سرخوردگی به بار آورده است؟ ریشه‌های پاسخ را می‌توان در پیچیدگی ساختار جامعه ایرانی، فرهنگ‌های سیاسی گروه‌های مخالف درگیر و موازنه‌های داخلی و خارجی قدرت جستجو کرد.

پیش از پاسخ به آن سؤال، فوران به دنبال آن است که چه عواملی باعث بروز جنبش‌های اجتماعی در کشورهایی همچون ایران می‌شود؟ او برای یافتن پاسخ به جای استفاده از یک نظریه عام دگرگونی اجتماعی، از چارچوبی استفاده می‌کند که فرایندهای خاص تاریخی شکل‌گیری طبقاتی و شکل‌گیری وجوه تولید را در یک صورت‌بندی معین اجتماعی زیر فشار تلاقی با اقتصاد جهانی دنبال کنند. در این چارچوب هنگامی که از مقابله نظام جهانی با وجوه داخلی تولید در یک کشور جهان سومی، الگوی توسعه وابسته به وجود آید، غالباً (اما نه همیشه) به دولتی سرکوبگر نیاز است که نیروهای اجتماعی آزاد شده در فرایند مزبور را زیر کنترل نگاه دارد. چنین دولتی (و قدرت‌های خارجی حامی آن) به ناگزیر راه را برای جبهه مخالفی هموار می‌سازد که فرهنگ‌های سیاسی موجود در جامعه را پشتوانه خود می‌داند. در شرایط معینی جنبش‌های اجتماعی دگرگونی طلب پدید می‌آیند. اگر این جنبش‌ها از توان وحدت برخوردار باشند حتی در صورت مغلوب شدن راه را برای پیدایش و استحکام نهایی یک ساختار اجتماعی جدید هموار می‌سازند. این خود دومین مسیر تحول ساختار اجتماعی را ایجاد می‌نماید.

صورت‌بندی اجتماعی جامعه ایران در ادوار مختلفی که زمینه‌های بروز نارضایتی مردم فراهم می‌شد به گونه‌ای بوده که چندین شیوه تولید رایج بوده و به همین دلیل نیروهای اجتماعی با قرار گرفتن در شیوه‌های تولید متفاوت چندپاره می‌شدند. پس اگر جنبش‌های اجتماعی می‌خواهند از توانایی دگرگونی اجتماعی برخوردار شوند، باید از حداکثر نیروهای اجتماعی تشکیل شده باشند. اما چندپاره شدن آن‌ها در اقشار و طبقات مختلف به دلیل شیوه‌های تولید متقارن مستلزم ائتلاف مجدد این اقشار و طبقات است. در این شرایط ایجاد تحول اجتماعی پدیده‌ها با دشواری‌های عظیمی همراه خواهد بود. وقتی ائتلاف‌های مردمی مخالف به قدرت لازم برای رویارویی با اراده حاکمیت سیاسی دست می‌یابند، در معرض از هم پاشیده شدن قرار گرفته و هرلحظه امکان تجزیه به عناصر اولیه وجود دارد، زیرا میان گروه‌های ائتلافی در مراحل مختلف فرایند شکل‌گیری جنبش بر سر مسائل گوناگون مانند: ایدئولوژی و آرمان، روحیه گروهی و نحوه سازماندهی، رهبری، تکتیک‌های عملیاتی و نحوه مبارزه، نحوه شکل دادن به نظام جدید و ... اختلاف‌های عمیقی پدید می‌آید.

شکندگی نهایی این جنبش‌ها در موارد مختلف متأثر از شالوده‌های اجتماعی پیچیده، بینش‌های ایدئولوژیک متفاوت و فشارهای خارجی نیز است.

نمودار شماره ۲: شکست ائتلاف و نافرجامی مبارزه‌های مردمی



تئوری ترکیبی جنبش‌های اجتماعی

همان‌طور که در تعریف تئوری را «مجموعه‌ای به هم پیوسته و نظام‌یافته‌ای از گفتارها که بیانگر بخشی از واقعیت باشد» می‌داند (رفیع‌پور، ۱۳۷۸: ۹۳) در عمل نیز چنین است. زیرا با هر یک از دو تئوری مطرح شده برای بررسی ناکامی جنبش‌های اجتماعی در ایران، می‌توان تنها بخشی از واقعیت تاریخ ایران را تبیین کرد. تئوری استبداد شرقی پاسخ این سؤال را می‌دهد که چرا در ایران جنبش‌های اجتماعی همیشه در مراحل گذار از یک سلسله پادشاهی یا دوران سیاسی به دوران دیگر فراوانی بیشتری داشته و یا در دوران ضعف قدرت استبدادی بیشتر شاهد بروز این حرکات اجتماعی هستیم. در زمان تحکیم قدرت استبدادی بیشتر به دلیل فراگیر و تام بودن قدرت، امکان شکل‌گیری گام‌های اولیه جنبش اجتماعی - براساس مدل هربرت بلومر- فراهم نمی‌شد. نیروهای استبداد از جامعه قدرتمندتر هستند، یعنی در همه جا حضور دارند. در چنین شرایطی امکان هر گونه انگیزش اجتماعی^۱ که منجر به شکل‌گیری زمینه‌های اولیه نارضایتی اجتماعی است وجود ندارد. در صورت وقوع نارضایتی‌های اجتماعی ورود به مراحل دوم و سوم جنبش عقیم خواهد ماند.

1. Agitation

زیرا با فراگیر بودن قدرت، شکل‌گیری هرگونه واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی مخالف سرکوب خواهد شد. در صورت گذار از این مراحل و سازمان‌یابی، آرمان‌شناسی و تشکیل ایدئولوژی مبارزاتی، همان‌طور که ویتفولگ بیان می‌کند، به دلیل این‌که قدرت نظام سیاسی حاکم بسیار فراتر از قدرت جامعه است، اجرای هرگونه تاکتیک‌های عملیاتی - که مشخص‌کننده فرجام جنبش است - با سرکوب شدید نیروهای استبداد شرقی همراه است. طی نشدن گام‌های جنبش امکان شکل‌گیری آن را عقیم خواهد کرد، شاید به همین دلیل است که در تاریخ اجتماعی ایران بیش از آن که شاهد بروز جنبش‌های اجتماعی باشیم شورش‌ها و خیزش‌های نافرجام مشاهده می‌کنیم، ویا به تعبیر آصف بیات (۱۳۷۹) به جای آن‌که جنبش‌های اجتماعی شکل بگیرد جنبش‌های اعتراضی را مشاهده می‌کنیم.

پس علاوه بر وجود شرایط نارضایتی از اولین لازمه‌های شکل‌گیری جنبش، تضعیف نظارت قدرت سیاسی بر نیروهای اجتماعی مستقل است. این نیروهای اجتماعی در ادوار گذشته تاریخ ایران بیشتر از مذاهب ثانویه (مانند مانویان، مزدکیان و...)، ایلات و عشایر و اقوام مختلف تشکیل می‌شد. در تاریخ متاخر ایران (یا ایران مدرن به تعبیر آبراهامیان: ۱۳۸۹) علاوه بر وجود برخی از نیروهای قبلی، نیروهای دیگری مانند بازاریان، اصناف، روحانیون، روشنفکران و دانشجویان این نیروها را تشکیل می‌دهند.

اولین دستاورد مارکسیسم ساختارگرای نیکوس پولانزاس دریافت این نکته است که شیوه‌های تولید می‌توانند در یک شکل‌بندی اجتماعی واحد در کنار یکدیگر همزیستی داشته باشند. این گفته به معنای آن است که طبقات اجتماعی مختلفی که به شیوه‌های تولید متفاوت تعلق دارند می‌توانند در یک جامعه واحد وجود داشته باشند (کرایب، ۱۳۸۱: ۲۱۳). به دلیل آمیختگی شیوه‌های تولید، طبقات اجتماعی متفاوتی را نیز می‌توانیم در یک جامعه مشاهده کنیم. این مسئله‌ای است که جان فوران بر مبنای آن نظریه مقاومت شکننده خود را شکل می‌دهد. آبراهامیان نیز پیش از فوران به این چندپارگی اشاره کرده است. او ساختار اجتماعی ایران را مجموعه‌ای درهم‌آمیخته و پیچیده می‌داند که هر جزء کوچک آن دارای شکل، بافت و رنگ متفاوتی است، به همین دلیل واژه «تنوع» را برای توصیف آن انتخاب می‌کند (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۲۶). این تنوع فقط ناشی از شیوه تولید نیست. از بین شکاف‌های طبقاتی، قومی، منطقه‌ای، مذهبی و زبانی، شکاف فکری و فرهنگی میان گرایش‌های معطوف به تمدن غربی و تمدن اسلامی در دهه‌های اخیر از مهمترین موانع تکوین هویت یگانه ملی، صف‌بندی فکری و فرهنگی در جامعه و عدم تساهل و هم‌پذیری بوده است. چندپارگی‌های فرهنگی ممکن است هم از درون یک نظام و هم از بیرون آن ریشه بگیرند. یکی از عوامل پیدایش چنین تعارضاتی ظهور نظام‌های فکری و عقیدتی جدید است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۳۳-۱۳۴). برای نمونه، این نظام‌های جدید فکری جنبش موسوم به نهضت ملی صنعت نفت را با ایجاد شکاف بین نیروهای

سیاسی - اجتماعی در قالب ملی‌گراها، توده‌ای‌ها و مذهب‌یون با شکست مواجه کرد. تنوعات صرفاً بین گروه‌ها نبوده و درون گروه‌ها و نیروهای اجتماعی خاص را نیز در بر می‌گیرد. نمونه‌ای دیگر، تصور نوعی اسلام همگن در نیروهای مذهبی انقلاب ۵۷ صحیح نیست. در واقع فرهنگ‌های سیاسی که در پشت انقلاب بودند، بین گفتمان‌های سکولار و اسلامی پلی برقرار کردند و به این وسیله نیروهای مختلف اجتماعی را که سازنده انقلاب بودند، هرکدام به گونه‌ای متمایز جذب کردند. در این جنبش سه گونه گفتمان اسلامی وجود داشت که هر یک با دیگری تفاوت‌ها و اختلافاتی داشته و طرفداران خاص خود را داشت. این سه گونه؛ اسلام مبارزه جویانه امام خمینی، اسلام رادیکال شریعتی و اسلام لیبرال بازرگان بودند (فوران، ۱۳۹۰؛ ۲۷۵-۲۷۶).

وجود تنوع اجتماعی به خودی خود مسئله‌ساز نیست، آن چیزی که مسئله‌ساز بودن این دسته‌بندی‌ها را به‌عنوان مانعی برای شکل‌گیری جنبش اجتماعی مهم جلوه می‌دهد، متقاطع بودن این تنوعات است. شرایط ایده‌آل برای قوت یک جنبش آن است که این تنوعات تجمیع شوند، اما به دلیل تعارض این گونه‌گونی‌ها با یکدیگر این اتفاق مشکل رخ می‌دهد.

زمانی که با تضعیف قدرت استبدادی زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌شد، برای جلوگیری از هرج و مرج باید حداکثر نیروهای اجتماعی در قالب یک جنبش اعتراضی به حرکت در می‌آمدند. مطابق نظر فوران، در جامعه‌ای مانند ایران که به دلیل حضور همزمان چندین شیوه تولید نیروهای اجتماعی چندپاره شده‌اند، هر طیف از این نیروها مسائل و آرمان‌های متفاوتی دارند. پس باید موضوع مشترکی وجود داشته باشد تا ائتلافی پیش آید. براساس مدل گام به گام بلومر در مرحله اول باید مسئله‌ای که بتواند انگیزش اجتماعی نیروهای متفاوت برای رفع آن را ایجاد نماید، وجود داشته باشد. به‌طور مثال در زمان جنبش مشروطه که قدرت سیاسی یکی از ضعیف‌ترین دوران‌های خود را پشت سر می‌گذاشت (آبراهامیان: ۱۳۸۹ و ۱۳۸۷)، نیروهای اجتماعی با وجود مسائل مختلف یک مسئله مشترک به نام قانون و مجلس قانون‌گذار داشتند (کاتوزیان: ۱۳۹۲)؛ این مسئله نیروی آن‌ها را تجمیع کرد.

تنها وجود زمینه انگیزش اجتماعی در جنبش‌های ایرانی کافی نبود. در گام دوم باید روح گروهی مشترکی آن‌ها را در واحدهای کوچک و غیر متمرکز مبتنی بر روابط غیر رسمی تشکل دهد، تا انبوه پراکنده در گروه‌های به هم پیوسته متحد شوند. به دلیل پراکندگی گروه‌های اجتماعی در بسیاری مواقع اتحاد گروه‌های مختلف کمتر امکان‌پذیر بود. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که روحانیون به دلیل دسترسی به شبکه‌های اجتماعی غیر رسمی در این مرحله موفق‌تر بودند (بیات، ۱۳۷۹: ۸۵).

پس از تشکیل ائتلاف نیروهای اجتماعی امکان بروز اختلاف در تمام مراحل شکل‌گیری جنبش وجود داشت؛ مثلاً در جنبش ملی شدن صنعت نفت در گام سوم بین نیروهای ملی‌گرا و مذهبی به

رهبری کاشانی در خصوص اعتقادات، راه‌ها و اهداف اختلافی بروز کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۳۳۹-۳۴۵ و کاتوزیان، ۱۳۷۲؛ ۲۱۱-۲۱۴)؛ که این موضوع منجر به پراکنده شدن مردم و تضعیف جنبش شد. در این جنبش یکی دیگر از گروه‌هایی که می‌توانست بخش عظیمی از مردم را بسیج کند حزب توده بود، که آن‌ها نیز با مصدق اختلاف عقیده‌هایی داشتند.

یکی از مهمترین مراحل که در آن اختلاف بین نیروهای ائتلاف بروز می‌کند، گام چهارم، یعنی آرمان‌شناسی و ایدئولوژی است، اما تقویت روح گروهی و احساس همگرایی برای نابودی دشمن مشترک می‌تواند سرپوشی بر این اختلافات باشد. این اختلاف در جنبشی که منجر به انقلاب ۵۷ شد به خوبی مشهود بود. در خصوص نحوه تاکتیک‌های عملیاتی نیز، برنامه‌ریزی و نحوه عملیاتی کردن برنامه‌های مبارزاتی می‌تواند زمینه‌های بروز اختلاف را فراهم نماید. این گونه اختلاف گروه فدائیان خلق را در اجرای یک برنامه مبارزاتی برای شکل‌دهی جنبش اجتماعی با انشعاب اکثریت - اقلیت مواجه کرد.

مسئله‌ای که در خصوص عدم شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی به دلیل چند پارگی گروه‌های اجتماعی مطرح می‌شود و فوران به آن نپرداخته، مسئله اختلافات قومی و منطقه‌ای است. بسیاری این اختلافات در درون یک شیوه تولید اتفاق می‌افتاد. یعنی همه چندپارگی‌ها را نمی‌توان صرفاً به آمیختگی شیوه‌های تولید ارتباط داد. ریشه این نوع تنوع را باید در اقلیم خشک و کم آب جستجو کرد. ایران سرزمین پهناوری است که جز در یکی دو گوشه آن دچار کم‌آبی است، یعنی در واقع عامل کمیاب برای تولید آب است نه زمین و در نتیجه آبادی‌های آن (که نامشان نیز از واژه آب گرفته شده) از یکدیگر دور افتاده بودند (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۷). این نوع پراکندگی علاوه بر مسائل گوناگون دیگر، مانع بزرگی برای تعامل فرهنگی و همگرایی بود. لذا شکاف‌های فرهنگی و قومی پر نشده و به‌عنوان یک مسئله، تاریخ اجتماعی ایران را تحت تاثیر قرار می‌داد. در برخی مواقع نیز دولت ضعیف از این چند پارگی‌ها برای استمرار خود استفاده می‌کرد.

به تعبیر پرواند آبراهامیان (۱۳۸۷؛ ۶-۱۴) مارکس طی نامه‌ای به انگلس تحلیل خود از شرق را چنین خلاصه کرد: «۱- امور عمومی به عهده حکومت مرکزی است؛ ۲- صرف نظر از چند شهر بزرگ، سراسر قلمرو فرمانروایی به روستاهایی تقسیم می‌شود که دارای سازمان‌های کاملاً جداگانه‌ای هستند. هر روستا، خود، دنیای کوچکی را تشکیل می‌دهد». تحلیل نخست، بنیان استبداد شرقی را مبتنی بر بوروکراسی گسترده‌ای می‌داند. دومین تحلیل، استبداد شرقی را حاصل جامعه‌ای می‌داند که به بخش‌های نیمه مستقل کوچکی تقسیم شده است. این بخش‌های کوچک از سرپیچی در مقابل حکومت مرکزی ناتوان بوده و دولت نه به دلیل توانایی‌اش، بلکه به دلیل ضعف جامعه بر آن مسلط است.

از نظر آبراهامیان، مارکس در بیشتر موارد بخصوص در گروندریسه، بر فرضیه جامعه پراکنده بیش از فرضیه خودکامگی دیوانی تاکید دارد. مارکس می‌نویسد: «من فکر نمی‌کنم کسی بتواند برای استبداد آسیایی بنیادی محکم‌تر از قالب‌های کوچک سازمان‌های اجتماعی» که عبارتند از طوایف، قبایل، و دهکده‌ها تصور کند. این «دنیاهای کوچک بسته محلی» با اقتضای خود بسنده و با «علقه‌های خونی» است که افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می‌زند. این اجتماعات آرام روستایی ساکنان خود را در کوچک‌ترین حوزه ممکن محدود می‌کردند و آنان را تحت سلطه خرافات سنتی و قوانین پدرسالارانه به بند می‌کشیدند و با جدا کردن ایشان از دیگرانی که در همسایگی‌شان از لحاظ طبقه اقتصادی آنان هم سطح بودند، از تشکیل طبقات اجتماعی ممانعت می‌کردند. بدون وجود طبقات اجتماعی که باعث توازن قدرت دولت شود، مستبد شرقی قادر بود که بر صدر نشیند و توازنش را به عنوان وحدت کلی و آشکار همه جوامع کوچک‌تر حفظ کند.

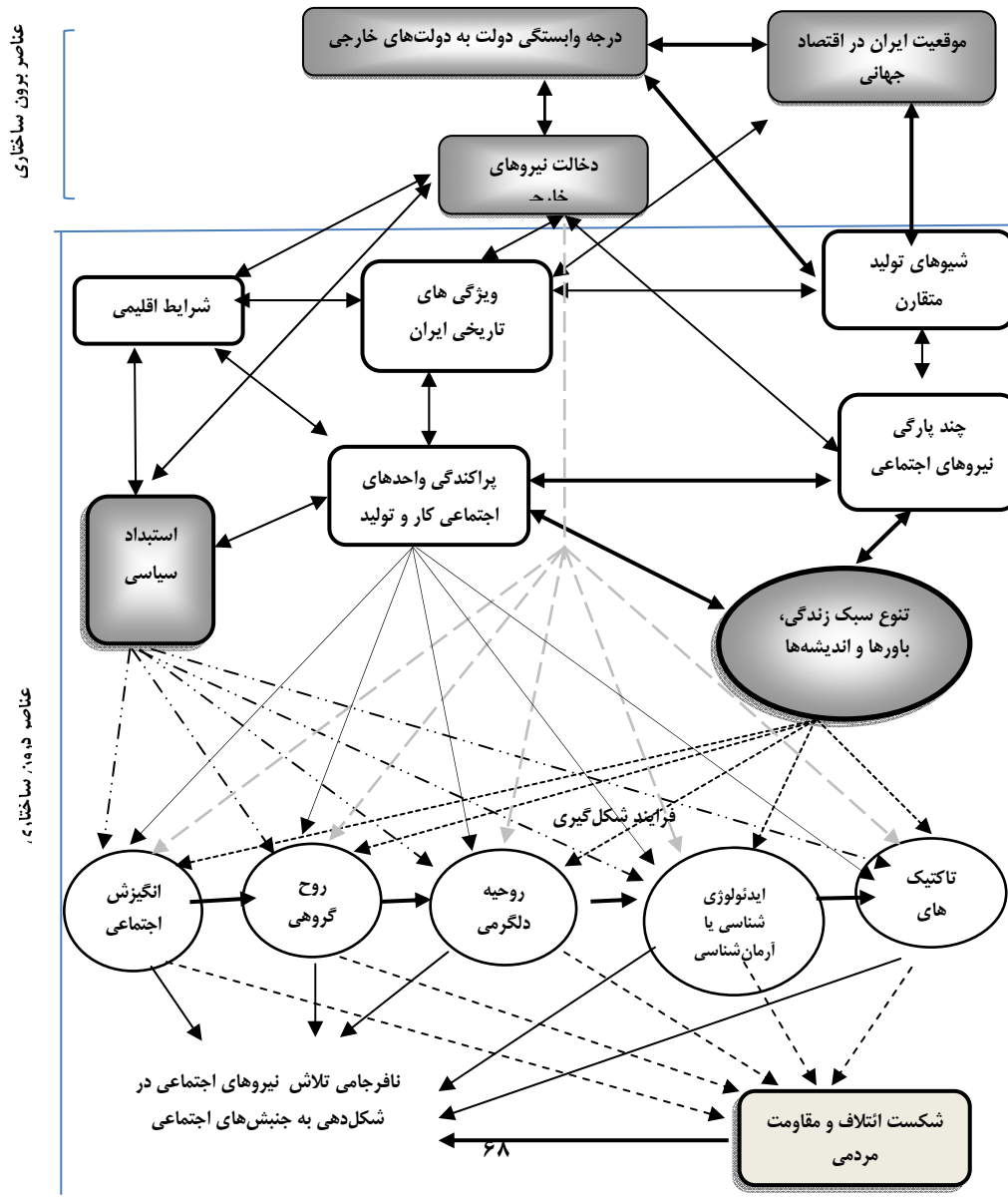
شاید آبراهامیان را بتوان پیش‌قراول جان فوران دانست، اما او نیز از شکست ائتلاف اعتراضی سخن نمی‌گوید. تاکید او بر این است که دلیل استمرار قدرت‌های استبدادی در جوامعی چون ایران، قدرت تام و فراگیر نیست، بلکه به دلیل ساختار متنوع جامعه قدرت‌های استبدادی ضعیف مانع از جنبش‌های اجتماعی می‌شدند. یعنی برخلاف فوران که جنبش‌های ایرانی را شکننده می‌داند، آبراهامیان همچون ویتفوگل از عدم امکان تشکیل جنبش‌های اعتراضی سخن می‌گوید. براساس مطالعات او سلسله ضعیفی همچون قاجار با استفاده از همین ویژگی حکومت خود را تداوم بخشید.

در هر صورت تنوع جمعیت منجر به چند پارگی‌های اجتماعی شده و این چندپارگی‌ها در فرایند جنبش‌های اجتماعی تاثیر گذار بوده است. پس هر زمان که به دلیل ضعف قدرت استبداد امکان برپایی اعتراضات مردمی در قالب جنبش و تغییر ساختار اجتماعی فراهم می‌شد، ساختار متنوع جامعه ایران این امکان را سلب می‌کرد. این تنوعات امروزه به شکل‌های دیگری ظاهر شده و مانع از یک جنبش عمومی می‌شود. امروزه با حضور چندپارگی‌های قومی، زبانی و مذهبی شکاف دیگری سربرآورده که مانع از ائتلاف گروه‌های اجتماعی می‌شود. این چندپارگی ناشی از حضور عناصر سه لایه تمدن ایران باستان، ایران اسلامی و ایران مدرن است.

بلومر جنبش‌های اجتماعی را به سه دسته تقسیم می‌کند. نظریه مقاومت شکننده بیشتر تبیین کننده، علل نافرجامی جنبش‌های عام است. ویژگی‌هایی که براساس آن برخی جنبش‌های ایرانی را می‌توان در دسته جنبش‌های خاص قرار داد، منطقه‌ای بودن و ارتباط آن‌ها با مطالبات قومی است. ویژگی‌های اقلیمی ایران شرایطی را برای رشد و نمو قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های محلی ایجاد کرد، و این وضعیت بستری شد برای مطالبات منطقه‌ای و شکل‌گیری جنبش‌های خاص مثل جنبش‌هایی که در دوره پهلوی دوم منجر به شکل‌گیری جمهوری آذربایجان و مهاباد شد، و یا حرکت اعتراضی که پیش از آن به رهبری شیخ خزعل در خوزستان به راه افتاد. این جنبش‌ها برخلاف جنبش‌های

عامی همچون مشروطه و ملی شدن صنعت نفت کمتر از ماهیت ائتلافی برخوردارند، به همین دلیل علت شکست آن‌ها را نمی‌توان با نظریه مقاومت شکننده تبیین کرد. به نظر می‌رسد برای بررسی زمینه‌های شکست این گونه جنبش‌های ایرانی باید از نظریه استبداد شرقی استفاده کرد. همان‌طور که با تضعیف پایه‌های استبداد شرقی این گونه جنبش‌ها در گوشه کنار ایران زمین رشد می‌کردند، با تحکیم مجدد پایه‌های استبداد نیز شاهد افول جنبش‌های خاص هستیم؛ مانند سرکوب حرکات مردمی به رهبری محمد تقی خان پسیان، اسماعیل سیمتقو، شیخ خزعل و میرزا کوچک خان جنگلی توسط رضا خان.

نمودار شماره ۳: مدل تئوری ترکیبی تبیین‌کننده جنبش‌های اجتماعی در ایران



نتیجه‌گیری

تئوری‌های مطرح در خصوص مسئله تغییر ساختار اجتماعی ایران از طریق جنبش‌های اجتماعی همگی موانعی را برای شکل‌گیری و طی شدن جنبش‌ها مطرح می‌کنند. برخی از این تئوری‌ها مولفه‌های داخلی همچون فقر طبیعت و استبداد سیاسی برآمده از آن و یا پراکندگی ناشی از آن را دلیل نافرجامی این‌گونه تلاش‌ها می‌دانند. برخی دیگر از آن‌ها دیگر حضور همزمان چندین شیوه تولید را که منجر به چندپارگی نیروهای اجتماعی شکل دهنده جنبش‌ها می‌شود با در نظر گرفتن مولفه‌های برون ساختاری مانند درجه وابستگی دولت به نظام‌های خارجی و موقعیت کشور در اقتصاد جهانی مانع پیروزی جنبش‌های اجتماعی می‌داند. از نظر فوران این دو مولفه برون‌ساختاری در تاریخ ایران زمینه‌های دخالت نیروهای خارجی در مناسبات درون ساختاری و تحولات اجتماعی را فراهم کرده است. دخالت خارجی‌ها به دو صورت در فرایند جنبش اجتماعی تاثیرگذار است: مداخله مستقیم در سرکوب جنبش و ایجاد تفرقه بین نیروهای اجتماعی برای شکست مقاومت ائتلافی آن‌ها. نمونه‌های دخالت خارجی‌ها برای شکست جنبش‌های اجتماعی را می‌توان در فرایند نهضت ملی شدن صنعت نفت و جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در هر دو شکل مشاهده کرد. اما همان‌طور که گفته شد این فقط مبین بخشی از واقعیت تاریخ اجتماعی ایران است. زیرا عوامل متعددی که منجر به شکل‌گیری استبداد سیاسی شد، در مواقع استحکام پایه‌های قدرت مرکزی امکان شکل‌گیری هرگونه حرکت مردمی ائتلافی یا غیر ائتلافی را ساقط می‌کرد. این استبداد که تنها متأثر از عوامل درون‌ساختاری نبود در هنگام ضعف، از تنوع موجود برای پیش‌برد سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» استفاده می‌کرد. پس در مواقعی که مردان حکومت از توان سرکوب برخوردار نبودند، تنوع اجتماعی ظرفیتی برای استمرار آن‌ها ایجاد می‌کرد، در نتیجه در برخی مواقع امکان شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی اساساً وجود نداشت.

در زمانی که قدرت استبدادی به دلایل داخلی یا وجود فشارهای خارجی مانند اواخر دوره پهلوی دوم تضعیف شده، زمینه برای فرایند جنبش اجتماعی فراهم می‌شد. شاید به همین دلیل باشد که در زمان گذار از یک سلسله پادشاهی به سلسله دیگر شاهد فراوانی جنبش‌ها هستیم. اما فراهم شدن زمینه‌شکل‌گیری به معنای پیروزی جنبش‌ها نیست، چرا که در این هنگام سایر مولفه‌های درون ساختاری و برون‌ساختاری که ذکر شد، شکست مقاومت مردمی را موجب می‌شد. آصف بیات (۱۳۷۹) با تقسیم‌بندی جنبش‌ها به اعتراضی و اجتماعی به دلیل وجود این عناصر متعدد براین نظر است که در تاریخ ایران جنبش‌های اجتماعی همواره با مشکلات عدیده‌ای برای شکل‌گیری روبرو بودند. به همین دلیل در تاریخ این سرزمین حرکات مردمی مانند ۵۶-۵۷ یک جنبش اعتراضی است نه جنبش اجتماعی. شکست و نافرجامی فرایند جنبش مطابق گام‌های پنج‌گانه بلومر به آن معنا نیست که این فعل و انفعالات هیچ‌گونه تغییری در جامعه ایجاد نمی‌کند. با بررسی آثار جنبش‌هایی نظیر مشروطه و

نهضت ملی‌شدن صنعت نفت می‌توان به این نتیجه رسید که حتی جنبش‌های اجتماعی شکست خورده نیز تأثیرات فراوانی در تحولات اجتماعی آتی داشته‌اند.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی، چاپ دهم.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۷)، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- آرون، ریمون (۱۳۸۱)، *مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- اشرف، احمد و بنوعیزی، علی (۱۳۸۷)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- بلومر، هربرت (۱۳۸۸)، *هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادی*، ترجمه و تالیف ح.ا. تنهایی، تهران: بهمن برنا.
- بشریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بیات، آصف (۱۳۷۹)، مقایسه جنبش‌های اسلامی در مصر و ایران، *مجله گفتگو*، شماره ۲۹.
- پتروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۴۴)، *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (قرن‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: دانشگاه تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- پتروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۶۶)، *تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: اطلاعات.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴) نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران، *اندیشه ایرانشهر*، شماره ۴: ۲۲-۳۴.
- پیگولوسکایا و دیگران (۱۳۵۴)، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، چاپ چهارم.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا (۱۳۶۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تنهایی، ح.ا و عبدی، مصطفی (۱۳۸۵)، جایگاه جامعه ایران دوره پهلوی اول در مدل توسعه اجتماعی جرج هربرت مید، *فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی*، سال دوم، شماره سوم.
- تنهایی، ح.ا. (۱۳۹۱) *بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناختی، مدرنیته در گذار*، تهران: علم.

- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۳)، نقد تحقیقات شرق‌شناسی و جامعه‌شناسی درباره رابطه اسلام و سرمایه‌داری، *نامه علوم اجتماعی*، سال ۱۳۷۳، شماره ۷.
- دلپورتا، دوناتلا و دیانی، ماریو (۱۳۸۴)، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر، چاپ دوم.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۴۶)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۷۸)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- فوران، جان (۱۳۹۰)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ یازدهم.
- فوران، جان (۱۳۹۰)، *نظریه پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸)، *کندوکاوها و پنداشته‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲)، *نظام ارباب غایب در ایران*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و علیرضا صادقی، تهران: جامعه‌شناسان.
- کرایب، یان (۱۳۸۱)، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسنز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه، چاپ دوم.
- لائر، روبرت و هندل، وارن (۱۳۸۸)، *روش کنش متقابل نمادی*، ترجمه ح.آ. تنهایی، در: هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادی، تهران: بهمن برنا.
- مارکس، کارل و انگلس، فردریس (۱۳۸۹)، *لودیگ فوئر باخ و ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه پرویز بابایی، تهران: چشمه، چاپ چهارم.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸)، *تکامل فنودالیسم در ایران*، تهران: خوارزمی.
- ولی، عباس (۱۳۸۰)، *ایران پیش از سرمایه داری*، ترجمه حسن شمی آوری، تهران: نشر مرکز.
- ویتفوجل، کارل (۱۳۹۱)، استبداد شرقی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- هاشمی، ف. م (۱۳۷۴)، درباره شیوه تولید آسیایی، *ماهنامه چیستا*، شماره ۱۲۱.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲)، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۵)، *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۰)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز، چاپ سوم.
- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۳ الف)، *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز، چاپ دوم.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۳ب)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، چاپ دهم.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۴)، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی، چاپ سوم.
همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۹۲)، *ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر*، ترجمه حسین شهیدی، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.

Blumer, G. H (1969) '*Symbolic Interactionism: Perspective and Method*', N. J.: Prentice - Hall Inc. Inc.

Blumer, G. H (1990) '*Industrialization as an Agent of Social Change: a critical analysis*', edited with an introduction by David R. Maines and Thomas L. Morriane, New York: Aldine de Gruyter.

Blumer, H. (1955) '*Collective Behavior*' In Lee.

Maines D. R. (2005), '*Herbert Blumer*', in: *Encyclopedia of Social Theory*', Ed by: G. Ritzer, London: Sage Publications.

Vali, A. (1993) *Pre - Capitalist Iran: A Theoretical History*, London: I.B. Tauris.